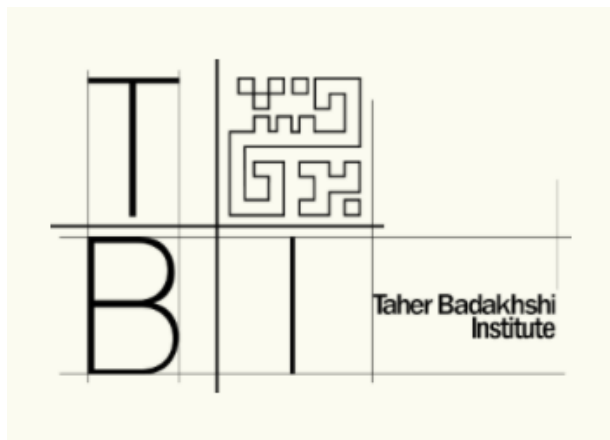




مجموعه مقالات

طاہر بدخشی

ناشر

انستیتوت طاهر بدخشی

برلین / آلمان

کابل / افغانستان

Copyrights by „Taher Badakhshi Institute”

First published 2022

All rights reserved

Citation: Taher Badakhshi, The National Issue. Journal of the
Taher Badakhshi Institute, P. 16-30, 1:

2022

همه حقوق نشر، تکثیر و الگو برداری این اثر به

«پژوهشکده طاهر بدخشی» تعلق میگیرد

۲۰۲۲ م

استناد / نقل قول: طاهر بدخشی، مجله پژوهشکده طاهر بدخشی

صفحه ۱۶-۳۰، ۲۰۲۲

پانوشت: مجله‌ی آریانا، دوره‌ی 12، شماره 11، سال 1333 شمسی.

نویسنده: طاهر بدخشی

بازنویس: رامین رأفت، بدخشان، فبروری 2022

بیدل از افغانستان است

از مضامین عرس حضرت بیدل:

دامان خاک خوابگاه ناز بیدلست

آغوش چرخ شوخی انداز بیدلست

شور جهات گرد تگ و تاز بیدلست

این هفت پرده پرده‌پی از ساز بیدلست

برهر چه گوش می‌نهی آواز بیدلست

حضار محترم!

بسیار بی‌ادبی و خیلی گستاخی است که هم‌چو من به این سن و سال و به این بی‌علمی و بی‌معلوماتی در محفلی چنین که در آن رجال برجسته‌ی علمی و ادبی کشور گرد آمده‌اند، ایستاده شوم و درباره‌ی بزرگ‌ترین نابغه‌ی شرق و شاعر فیلسوف اسلام چنو مادر شرق کم‌تر زاییده و او را حضرت ابوالمعانی میرزا صاحب عبدالقادر بیدل صاحب دل خوانند، ژاژ خائی کنم، زیرا به گفته‌ی علامه سلجوقی و فیضی کابلی:

«بیدل شاعری‌ست، فکور و فیلسوف، بیدل صوفی است با حرارت، بیدل شاعر فطرت است، بیدل مردی است بسیار روحی و مجرد، بیدل شاعری زمینی نیست و محبوب او آسمانی است. بیدل از متصوفین بزرگ اسلام است. فطرت بیدل عالم متبحر کلام است. بیدل استاد اخلاق است. بیدل عالم علم اجتماعیات است، یعنی بیدل که در درس‌گاه فطرت نشسته و کتاب کائینات را مطالعه نموده و دری از حقیقت برای ما گشوده است، اما تشویق وزیر صاحب‌دل جناب فیضی کابلی که مرد بیدل دوست است به من جرأت بخشید تا در حضور فضیله‌ی کشور به‌حیث یک متعلم نالایق نظریه و جرأت عقیده و اخلاص مردم سرزمینی که در تشکیل فرهنگ آریانا سهم بارزی دارند و زبان دری از آن‌جا نشأت کرده است، یعنی

بدخشان در این محفل ادبی بزرگ که یک چند کس یک چند نفس بهر خدا نشست‌اند و از بزرگ‌ترین شاعر اسلام یادآوری و قدردانی می‌کنند چیز ناقص عرض و تقدیم کنم.

امیدوارم که دانشمندان محترم این نبشته‌ی مرا به دیده‌ی اغماض نگریسته، به‌طور رهنمایی اگر نظریه‌ی داشته باشند به‌روی روزنامه‌ها بکشند تا یک عقده‌ی تاریخی به‌دست اوشان باز شده باشد و مرا عفو فرمایند.

بیدل و بدخشان

گرچه به گفته‌ی سلجوقی شاعر در بین چار دیوار اشعار خود زنده گی می‌کند و هم از نقطه نظر بنی نوعی (هر ملک ملک ماست- که ملک خدای ماست) مردهای بزرگ به عالم بشریت تکیه نموده از قید وطن و جای فارغ اند، بیدل هم همین قسم موجب افتخار عالم اسلام و شرق است و از نقطه نظر معنی، دانستن وطن اصلی و غیره‌ی او آن قدر ضرورت نیست زیرا ما اشعار و افکار او را کار داریم، نه نام پدر و جای او را، اما تاریخ و تتبع برای اقناع تجسس خود در این حصه وظیفه دارد بداند که بیدل از کجاست؟ در این حصه کدام تعصبی روی کار نیست فقط یک امر علمی است که باید تاریخ اجرا کند. در تاریخ دروغ گفتن سبب رسوایی بوده و حقیقت زود معلوم خواهد شد، اما در تاریخ‌های مجهول واقعات از دادن مورخ و نویسنده حدس و فرضی می‌زند که بعضی اوقات درست می‌آید و برخی وقت‌ها غلط می‌آید و این حدسیات و فرضیات گناه نداشته، بل که پایه است برای دریافت حقیقت.

درباره‌ی بیدل اگرچه تذکره‌نگاران همه متحدالمال چیزی نوشته اند، اما در حصه‌ی وطن اصلی او چیزی ننوشته و خاموش مانده اند. در این اواخر نام پدرش نیز معلوم شد، اما تنها چیزی که باقی مانده و باید تتبع شود، وطن اصلی بیدل است.

بنده در حالی که از عاجزی خود سرشار است و از جرأت خود مخوف، تتبع ناقص خود را به‌صورت بسیار مختصر که سبب ملال حضار نشود و از موضوع مجلس خارج نشوم به حضورتان تقدیم می‌کنم. به اتفاق همه تذکره‌نگاران حالیه و گذشته ثابت است که میرزا عبدالقادر بیدل پسر عبدالخالق از قوم برلاس

چغتایی و از نژاد ترک بوده در سنه‌ی 1054 در پتنه‌ی عظیم‌آباد هند تولد شده و بعد از 79 سال حیات در سنه‌ی 1133 در دهلی درگذشته در آن‌جا مدفون است و هم‌جا تردید نیست که سرزمین اولی مغل‌ها مغلستان چین بوده و هند نیست که ما بیدل مغل را هندی بخوانیم، زیرا خودش گفته:

خنک‌تر ز زاغیست تقلید کبک- گر هندوستانی تحفل کند

و به اهل تاریخ نیز آشکار است که مغل‌ها از ظهور چنگیز تا عصر بابر مهاجرت داشته و به‌صورت تدریجی آهسته-آهسته از چین به ماوراءالنهر و از آن‌جا به افغانستان و از این‌جا به هند و ایران و غیره رفته اند.

این هم معلوم است و مورخین می‌دانند که تیمور از قوم برلاس بود و برلاس‌ها با او از آمو گذشته اند. ما فقط در این حصه می‌خواهیم بدانیم که برلاس‌ها وقتی که از آمو گذشتند، در کجای افغانستان مسکون شده و بعد از کدام وقت به هند رفته اند برای این‌که بیدل برلاس است و از روی دانستن تاریخ قوم برلاس ما وطن پدران بیدل را در افغانستان می‌یابیم و معلوم می‌کنیم. اگر کسی پرسد که پدران بیدل در ماوراءالنهر در کجا بوده اند، به‌طور احتمال و از روی یک بیت خود او که پسان می‌آید در کاشغر بوده اند. سوالات فوق را تنها از ولایات افغانستان کسی که جواب داده مردم بدخشان و تذکره‌نگاران آن‌اند.

تذکره‌نگاران بدخشان چون استاد حسینی در بهار بدخشان و صادق در تذکره‌ی صادق ولوالجی در چراغ انجمن ادعا دارند که مردمان برلاس با تیمور از آمو گذشته و داخل افغانستان شده اند و در بازگشت تیمور از سرحدات بدخشان که به تعقیب امیرحسین از بدخشان عبورنموده بود، در حصه‌ی ارگو-بدخشان سکونت پذیرشده و در آن‌جا ماندند.

این سخن را خواندمیر در روضة‌الصفاء نیز تأیید کرده و ما آن‌را عین حقیقت می‌دانیم زیرا اکنون که سنه‌ی 1333 ه.ش است، قومی در مابین علاقه‌ی ارگو-بدخشان در هشت میلی در غرب فیض‌آباد فعلی زنده‌گی می‌کند که به‌نام برلاس یاد شده و به زبان ترکی متکلم بوده، خود را چغتایی و تیموری می‌خوانند تعداد خانواده‌ی آن‌ها تا هزار و نفوس‌شان به پنج هزار بالغ می‌شود و در سه قریه‌ی پهلو-به-پهلو زنده‌گی می‌کنند که به‌نام‌های برلاس چنار، برلاس شمر و برلاس کورچشمه یاد می‌شوند.

این مردم عنعنات ملی خود را حفظ نموده و به مال‌داری، اسب‌سواری و دهقانی مشغول اند و درباره‌ی این‌که برلاس‌ها با تیمور آمده‌اند کدام سند تاریخی نیست و شده می‌تواند که برلاس‌ها در عهد بابر به بدخشان آمده، بعد از کمی توقف پدران بیدل با بابر به هند رفته و با قوم‌های خود در بدخشان نمانده

باشند، اما تذکره‌نگاران بدخشان دلیلی دارند که پدران بیدل در هر وقت که آمده باشند در عهد جهان‌گیر یا شاه‌جهان به هند رفته اند زیرا بیدل بدخشان را وطن خود گفته است؛ چنان‌چه سیدعبدالکریم حسینی مولف «بهار بدخشان» در کتاب خود از قول حاجی داملا محمدشریف نحوی که شخص واثقی بوده، روایت می‌کند: او شینده است از استاد خود در بخارا که او دیده است در یک کلیات قلمی نزدیک به زمان بیدل که بیدل نوشته «جای من جای است که آبش لاجورد سیما و به کنار لعل جاری است.»

حضار محترم خوب می‌دانند که لعل و لاجورد مخصوص بدخشان است و آب لاجورد سیما گوپو و آمو در بدخشان جاری است.

در این اواخر نظریه‌ی دیگر پیدا شده که بیدل را از خوست بدخشان که فعلن مربوط قطغن است، می‌دانند: (پارسال در فیض‌آباد محمد قاسم واجد مدیر مطبوعات بدخشان در یک مجلس ادبی گفته که بیدل در یک شعر خود نام کاشغر و خوست را یادکرده طوری که از آن بوی وطنیت می‌آید) آن بیت را پیدا کردیم این‌طور است¹:

اگر درباره‌ی این نظریه تتبع شود به تاریخ زمان زنده‌گی بیدل خوب تطبیق می‌شود و نتیجه‌ی خوب حاصل خواهد شد زیرا از مردمان خوست بسا اشخاص شاعر و عالم و منصب‌دار عسکری به دربار شاهان مغلی هند شتافته و مرتبت یافته و عزت دیده اند. مثلن از آن جمله اسلام‌خان «والا» نایب سالار دربار شاه‌جهان اورنگزیب سیف خان داماد او را به اثبات نام برده می‌توانیم که همه از خوست تخارستان بوده و به هند رفته در آن‌جا پرورش یافته اند و شده می‌تواند که پدران بیدل به گمان اغلب که عسکرپیشه بودند نیز به این دسته یا بعد از ترقی یافتن این وطن‌دارانش به هند رفته باشند.

باید تذکر داد که از وقت ظهور بیدل تا امروز در بدخشان هرچه شاعری ظهور کرده به پیروی بیدل شعر گفته و از دیگر سبک‌ها دست شسته اند. کتاب بیدل نیز در نصاب درسی آن سامان شامل بوده و کلیات آن ذخیره‌ی گران‌بهای علم و عرفان است که زیب محافل و مجالس عمومی و خصوصی بدخشان بوده و در آن‌جا کسی نیست که بیدل را نشناسد و شعری از او یاد نداشته باشد. بیدل در آن‌جا شوریده‌گانی دارد. بیدل

1-حبیب در متن مقاله نیامده است

در آن جا خوانده می شود، توجیه می گردد و استقبال می شود چنانچه شاعر بدخشی در اصول هشت گانه دل خود که در مقابل اصول دین ساخته است دیوان بیدل را شامل آن اصول نموده و می گوید:

اصول دین برادر هشت قسم است

بگویم با تو هریک را چه قسم است

بیان سازم به رنگ استعارات

ز اقسامش بگویم این عبارت

که قسم اولین یار عزیز است

بلاغت مظهر و صایب تمیز است

صداقت موج از بحر صفاتش

ملاححت نغمه پی از نور ذاتش

دوم باشد رفیق نیک آیین

که باشد مدح نامش نصره الدین

سوم کاشانه خالی ز اغیار

رقیبانم نه در بیند نه دیوار

چهارم در میانه شمع کافور

رخ مه را فزاید پرتو نور

مقام پنجمین شطرنج تنبور

رباب خوشنوا قانون خوش جور

که از شطرنج فرزین بند گردی

ز شهماتش گهی خورسند گردی

ششم دیوان بیدل در میانه

زنی بر موی معنی‌هاش شانه

تصور گر کنی یک معنی بکر

برآری صد عروس از جمله‌ی فکر

مقام هفتمین انواع ماکول

زهر قسمی که بر طبع است مقبول

خصوصن چای و چینی‌های مرغوب

ز دست مرحمت افزای محبوب

به هشتم قسم دیدم این روایت

ز دنیای دنی کردن شکایت

هرآن کس این اصول دین نداند

سمند لنگ و لاغر می‌جهاند.

اینک چند بیت بیدل را که در آن نام بدخشان به‌طور خوبی آمده نیز بخوانید:

اگر خورشید در صدسال یک لعل آورد بیرون

بدخشان‌ها به یک‌دم بشگافند جوهر تیغش

متانت کان الماس از قوی بنیادی همت

دلیری‌ها جگرسامانی کوه بدخشانش

*** **

جان کند عقیق از هوس لعل تو لیکن

دور است بدخشان ز تلاش یمنی‌ها

به هر صورت بیدل رطناً یا قوماً به بدخشان متعلق بوده و به افغانستان عزیز تکیه می‌کند و به افتخارات سنایی، مولوی، بوعلی سینا و سیدجمال‌الدین بیدل هم علاوه می‌گردد.

اینک بعد از شنیدن چند بیت بیدل که دنیای افکار را در آن چاگنجانیده است، مقالت خویش را به یک غزل عبدالسلام خان «اثیم» خاتمه می‌بخشیم.

اگر از دیر وارستم شوق کعبه پیش آمد

تک‌وپوی نفس یارب کجاها برد ما را

*** **

یقینم شد که در هر قطره جانی است

نهان در کف خاکی جهانی است

*** **

کار دنیا بس که مشکل بود عقبی ریختند

وعده‌ی امروز خون شد رنگ فردا ریختند

*** **

به کمال خالق انس و جان نه زمین رسد و نه آسمان

به صدف کسی چه دهد نشان ز حقیقت گهرآفرین

*** **

در پس این کاروان چندین ندامت بار داشت

هرکه رفت از پیش خاکش بر سر ما ریختند

*** **

*** **

*** **

بیدل

به نوک خامه شد زلف را شانه زن بیدل

مشامی عالمی را کرد پر مشک ختن بیدل

گلستانی ز معنی‌های رنگین است الفاظش

به دل پرورده بستانی ز رمز علم و فن بیدل

تجلی زار انوار حقیقت گر کلامش شد

کلیم آساز طور معرفت گوید سخن بیدل

طلسم حیرتش آیینه‌دار راز عرفان شد

محیط اعظمی دارد ز گوهر موج‌زن بیدل

ز بزم آرای ساز طرب دارد به هر محفل

نوای نغمه‌ی وحدت به قانون سخن بیدل

ز رمز سیر مضمون نکات خویشتن دارد

به خلوت‌خانه‌ی معنی هزاران انجمن بیدل

سزد دیوان او گر مطلع الانوار فیض آمد

چو خورشید است در ملک سخن پرتو افکن بیدل

کجا یابی سراغی از بهارستان اسرارش

به رنگ بوی گل دارد به بی‌رنگی وطن بیدل

«اثیم» از بس که شد دل داده‌ی ذوق سخن‌هایش

به هر مضمون شیرین است هم‌چو کوه‌کن بیدل

.....

پانوشٲ: مجله ی آریانا، دوره ی 12، شماره ی 11، سال 1333 شمسی.

نویسنده: محمد طاهر بدخشی

بازنویس: رامین رأفت، بدخشان، افغانستان، فبروری 2022